

خدا چگونه انسان را هدایت می‌کند؟ - ۱۵ / پایانی

پناهیان: قدرت هدایت‌گر درونی، چهارمین عامل هدایت/اگر قطب‌نمای روح ما فعال شود متحول می‌شویم/نقطه مرکزی تربیت، بیدار کردن قدرت هدایت‌گر درونی انسان‌هاست/ سیستم‌های تربیتی ما باید شبیه سیستم هدایت الهی شود/ برای فعال شدن قطب‌نمای درونی چه کار کنیم؟

پناهیان: ما یک قطب‌نمای درونی داریم که می‌تواند ما را هدایت می‌کند. این قطب‌نما باید فعال شود. نقطه مرکزی تربیت، بیدار کردن آن قدرت هدایت‌گر درونی انسان‌هاست. ولی ما در آموزش و پرورش خودمان به این مسأله توجه نداریم لذا در تربیت انسان‌ها دچار مشکل می‌شویم. معلم‌ها، مربی‌ها و مدیران باید خیلی زحمت بکشند تا این عامل هدایت‌گر درونی در بچه‌ها فعال شود. مثلاً خیلی اوقات باید تغافل کنند یعنی عیوب و ایرادهای بچه‌ها را نادیده بگیرند و آنها را تحمل کنند تا خود بچه‌ها متوجه شوند و عامل هدایت‌گر درونی‌شان بیدار شود. در زندگی بسیاری از عرفا و اولیاء خدا هم می‌بینیم که در تربیت فرزندان‌شان زیاد سخت‌گیر نبوده‌اند. البته گاهی تذکر می‌دادند و نصیحت می‌کردند ولی این‌طور نبوده که با زور و اجبار بخواهند فرزندشان را به راه حق بیاورند. در زندگی ائمه هدی (ع) نیز این‌طور بوده.

حجت الاسلام و المسلمین پناهیان به مناسبت ماه مبارک رمضان شبها در مصلى بزرگ امام خمینی با موضوع «خدا چگونه انسان را هدایت می‌کند؟» سخنرانی می‌کند. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در آخرین و پانزدهمین جلسه را می‌خوانید:

چهارمین عامل هدایت، «قطب‌نمای روح انسان» یا «قدرت هدایت‌گر درونی» است

- در جلسات قبل، سه عامل هدایت را معرفی کردیم: ۱- ارتباط مستقیم پروردگار با دل بندگان ۲- کتاب خدا ۳- ولی خدا (عترت). در این جلسه، می‌خواهیم درباره چهارمین عامل هدایت بحث کنیم.
- عامل چهارم هدایت «خود انسان» است. قلب انسان مانند یک قطب‌نما عمل می‌کند و این قطب‌نمای روح ما، عامل هدایت ماست. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه وسیله می‌فرماید: «در قلب انسان گواهانی هستند (عوامل و شواهدی وجود دارند) که نفس انسان را از اهل تفریط (کسانی که کج‌اندیش و کج‌رفتار هستند) جدا می‌کند (نفس انسان می‌فهمد این کارها بد است و انسان را از آنها جدا می‌کند) و یک بینایی‌ای در نفس انسان وجود دارد که او را از رفتن به سوی خطرات باز می‌دارد؛ إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَوَاهِدَ تُجْرِي الْأَنْفُسَ عَنْ مَدْرَجَةِ أَهْلِ التَّفْرِيطِ وَ فِطْنَةَ الْفَهْمِ لِلْمَوَاعِظِ مَا يَدْعُو النَّفْسَ إِلَى الْحَذَرِ مِنَ الْخَطَرِ» (کافی ۲۲/۸)
- این در واقع همان عامل هدایت درونی انسان است. مگر اینکه انسان غرق گناه شود و این عامل از بین برود. از همان ابتدای قرآن کریم به تعبیری درباره این عامل درونی صحبت شده است. در اوائل سوره بقره می‌فرماید: «کر و لال و کورد و از ضلالت باز نمی‌گردند؛ صُمُّ بَكْمُ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ» (بقره ۱۸) این درباره کسانی است که قدرت هدایت‌گری درونی خود را از بین برده‌اند.

متأسفانه ما قلب خود را معکوس کرده‌ایم؛ طوری که هوای نفس ما ثابت‌تر از شواهد قلبمان شده است!

- امیرالمؤمنین (ع) در ادامه می‌فرماید: «البته هوای نفس انسان یک خطراتی در قلبش دارد و عقولی که در قلب انسان هست او را از هوای نفس، نهی می‌کند؛ وَ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ لِلْهُوَىٰ وَ الْقَوْلُ تَرْجُرُ وَ تَنْهَىٰ» (منبع پیشین) نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که در ارتباط با عوامل هدایت در قلب از کلمه «شواهد» استفاده شده ولی درباره هوای نفس از کلمه «خواطر» استفاده شده است. یعنی در شرایط طبیعی و عادی، آن چیزی که در قلب ما ثابت است، «قطب‌نماهای نشان‌دهنده راه درست» است. و آن چیزی که گاهی به قلب ما خطور می‌کند (و ثابت نیست) هوای نفس است. ولی متأسفانه ما - در اثر گناهان خود - قلب خودمان را معکوس کرده‌ایم؛ طوری که انگار هوای نفس ما ثابت‌تر از شواهد قلبمان شده است!

مؤمن در هر نگاهش یک عبرت می‌گیرد / امکان ندارد صحنه‌ای در اطراف ما باشد که پیام و عبرتی برای ما نداشته باشد

- در ادامه این روایت می‌فرماید: «وَفِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ وَ الْإِعْتِبَارُ يَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ» بیرون قلب انسان هم تجربه‌ها به ما آگاهی‌های تازه می‌دهند و به آگاهی‌های اصلی و ابتدایی که در قلب ما بود اضافه می‌شود. گاهی نیز انسان در اثر گوش نکردن به سخن صحیح قلب، شکست می‌خورد یا شکست خوردن دیگران را می‌بیند و عبرت می‌گیرد.
- باید از تجربه‌ها و حوادث اطراف خودمان عبرت بگیریم. یکی از تجربیاتی که باید از آن عبرت بگیریم، این است: وقتی دیدید که در فلان مورد، عصبانی شدید ولی عصبانیت شما نتیجه‌ای نداشت، عبرت بگیرید و دیگر عصبانی نشوید. چرا دوباره عصبانی می‌شوید؟ امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «کسی که به تجربه خودش اعتنا نکند، شقی و بدبخت است؛ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِیَةِ» (نهج البلاغه/نامه ۷۸) امام سجاد(ع) می‌فرماید: «مؤمن در هر نگاهش یک عبرتی، درسی یا الهامی هست؛ الْمُؤْمِنُ نُطْقُهُ ذِكْرٌ وَ صَمْتُهُ فِكْرٌ وَ نَظَرُهُ اِعْتِبَارٌ» (ارشادالقلوب/۸۳/۱)
- ما توسط عوامل هدایت و الهامات و نشانه‌های خداوند محاصره شده‌ایم و امکان ندارد صحنه‌ای در اطراف ما باشد که پیام یا عبرتی برای ما نداشته باشد. چون همه اتفاقاتی که در اطراف ما رخ می‌دهد، توسط پروردگار عالم طراحی شده است و خداوند هیچ چیزی را بیهوده درست نمی‌کند و قطعاً یک هدفی داشته و می‌خواسته در جهت هدایت ما، یک پیامی به ما بدهد.

آن حقیقتی که قطب‌نمای وجودمان به ما نشان می‌دهد «شوق به لقاء الله» است

- اینکه- در روایت فوق- امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «قلب انسان، خودش انسان را هدایت می‌کند که به سمت آن چیزی که باید، حرکت کند.» آن چیست که باید به سمت آن حرکت کنیم؟ آن حقیقتی که ما باید بفهمیم، چیست؟ آن حقیقت مرکزی‌ای که ما با قلب خودمان درک می‌کنیم که همین عامل حرکت ماست، میل به لقاء الله و وصال پروردگار عالم است. ما تا وقتی این حقیقت را نفهمیم و تا وقتی این اشتیاق به ملاقات خدا را نداشته باشیم، کور و نابینا هستیم. امام رضا(ع) می‌فرماید: کسی که خدا را عبادت کند ولی شوق به لقاء الله پیدا نکند، خودش را مسخره کرده است (مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى وَ لَمْ يَشْتَقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْرَأَ بِنَفْسِهِ؛ مجموعه ورام/۱۱۱/۲) اهل بیت(ع) نیز که در اوج معرفت بودند، برای این ملاقات اشک می‌ریختند و ناله می‌زدند. این چیزی است که فطرت ما و همان قطب‌نمای وجود ما می‌فهمد.
- وجود انسان هدفمند است. نباید هدفمان را «خوب شدن» قرار دهیم، اصلاً «من خوب باشم» یعنی چه؟! باید از این سطح خیلی بالاتر برویم. باید یک عشق و اشتیاق بسیار قوی در درون ما ایجاد شود. عشق به خوب بودن واقعاً عشق قوی‌ای نیست. البته درست است که انسان می‌تواند خوب بودن را بفهمد کما اینکه خدا می‌فرماید: «خیر و شر آن را به آن الهام کرد؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس/۸) ولی من چرا باید از بدی‌ها فاصله بگیرم؟ چرا باید به سمت خوبی‌ها بروم؟ خیلی از افراد لایالی سؤال می‌کنند: «اصلاً چرا من باید آدم خوبی باشم؟» و این سؤال بسیار مهم و خوبی است.

اگر قطب‌نمای روح ما فعال شود، متحول می‌شویم

- می‌دانید چرا رزمندگان ما در جنگ، یک‌دفعه‌ای تحول پیدا می‌کردند؟ چون مستقیم با لقاءالله مواجه می‌شدند و خودشان را در معرض ملاقات خدا می‌دیدند و این مسأله واقعاً انسان را متحول می‌کند. قطب‌نمای ما گرد و غبار گرفته است. اگر قطب‌نمای

فطرت ما بیدار و فعال باشد همه ما در مراتب اولیه این اشتیاق زندگی خواهیم کرد و بالاخره یک نیمچه عارفی خواهیم شد. و الا بدون توجه به این حقیقت، خوب بودن سخت است. چشم‌پوشی از این زخارف دنیا و این تزئینات و دغلگری‌ها و فریب‌ها و لذت‌های دنیا سخت است. باید یک هدف و انگیزه بسیار قوی داشته باشیم که ما را از این بدی‌ها جدا کند.

سازوکار هدایت بیرونی به گونه‌ای عمل می‌کند که عامل هدایت‌گر درونی انسان بیدار شود/ فلسفه ابهام‌ها در مسیر هدایت، بیدار کردن عامل هدایت درونی است

- در درون انسان یک عامل هدایت وجود دارد. ببینید خداوند برای بیدار شدن این عامل درونی هدایت، چه کارهایی انجام داده است! اصول و قواعدی که خداوند برای هدایت ما قرار داده، برای بیدار و فعال شدن همین عامل هدایت‌گر درونی ماست. یعنی سیستم هدایت بیرونی به گونه‌ای عمل می‌کند که عامل هدایت‌گر درونی انسان بیدار و فعال شود.
- در جلسات قبل درباره اصول هدایت گفتیم که هدایت یک مقدار پیچیده و پنهان است. مثلاً هدایت با تبیین شفاف همراه نیست. یا اینکه هدایت با تشویق و تنبیه فوری همراه نیست. یعنی وقتی عبادت می‌کنیم بلافاصله به ما جایزه نمی‌دهند یا وقتی گناه می‌کنیم بلافاصله ما را نمی‌زنند. می‌دانید چرا هدایت این‌گونه است؟ برای اینکه آن قطب‌نمای درونی انسان بیدار شود. یعنی خداوند به این عامل هدایت‌گر درونی ما احترام می‌گذارد و می‌خواهد خودمان بفهمیم، لذا همه چیز را واضح و شفاف به ما نمی‌گوید. گاهی اوقات ما باید بچه‌های خود را این‌گونه تربیت کنیم و زیاد از تشویق و تنبیه فوری استفاده نکنیم. در مدارس هم باید همین‌طور باشد.
- نباید این‌طوری باشد که بچه‌ها هر کار خوب یا بدی انجام دادند بلافاصله تشویق یا تنبیه مشخصی برایش در نظر بگیرند. در این صورت بچه‌ها اسیر تشویق و تنبیه‌ها می‌شوند و آن قطب‌نمایی که در درونشان هست، بیدار و فعال نمی‌شود.

انسان‌ها باید به‌گونه‌ای تربیت شوند که قدرت هدایت‌گر درونی‌شان فعال شود/ بچه‌های ما در مدرسه و دانشگاه، عادت کرده‌اند با یک عامل بیرونی کنترل شوند

- انسان‌ها باید به‌گونه‌ای تربیت شوند که قدرت هدایت‌گر درونی‌شان فعال شود. مثلاً انسان باید خودش بفهمد که لازم است منظم باشد. در این صورت دیگر نیازی نیست با دستگاه کارت‌ساعت‌زنی، کارمندان یک اداره را کنترل کنند، چون خودشان می‌فهمند که باید به موقع بیایند و بروند. این دستگاه‌های کارت‌ساعت‌زنی در جلوی ادارات، یک نوع توهین به شخصیت کارمندان محترم است، و معنایش این است که ما هیچ اعتمادی به شما کارمندان نداریم. حداقل انسانیت یک کارمند، به این است که در قبال کاری که انجام نداده است حقوق نگیرد و متأسفانه این حداقل‌ها نیز در مدارس به بچه‌ها منتقل نمی‌شود.
- بچه‌های ما در مدرسه و دانشگاه، عادت کرده‌اند با یک عامل بیرونی کنترل شوند. یعنی فقط روی هدایت بیرونی کار شده است نه عامل درونی هدایت. لذا این عامل هدایت‌گر درونی بچه‌ها بیدار و فعال نشده است و خودش را نشان نمی‌دهد.

نقطه مرکزی تربیت، بیدار کردن قدرت هدایت‌گر درونی انسان‌هاست

- ما یک قطب‌نمای درونی داریم که می‌تواند ما را هدایت می‌کند. این قطب‌نما باید فعال شود. نقطه مرکزی تربیت، بیدار کردن آن قدرت هدایت‌گر درونی انسان‌هاست. ولی ما در آموزش و پرورش خودمان به این مسأله توجه نداریم لذا در تربیت انسان‌ها دچار مشکل می‌شویم.

- معلم‌ها، مربی‌ها و مدیران باید خیلی زحمت بکشند، تا این عامل هدایت‌گر درونی در بچه‌ها فعال شود. مثلاً خیلی اوقات باید تغافل کنند یعنی عیوب و ایرادهای بچه‌ها را نادیده بگیرند و آنها را تحمل کنند تا خود بچه‌ها متوجه شوند و عامل هدایت‌گر درونی‌شان بیدار شود.
- در زندگی بسیاری از عرفا و اولیاء خدا می‌بینیم که در تربیت فرزندان‌شان زیاد سخت‌گیر نبوده‌اند. البته گاهی اوقات تذکر می‌دادند و نصیحت می‌کردند ولی این‌طور نبوده که با زور و اجبار بخواهند فرزندان‌شان را به راه حق بیاورند. در زندگی ائمه هدی (ع) نیز این‌طور بود. برای اینکه فرصت بدهند تا عامل هدایت‌گر درونی آن فرزند، بیدار و فعال شود. لذا امام صادق (ع) می‌فرماید: پدر و مادر تا چهارده‌سالگی برای تربیت فرزندشان تلاش کنند، اما بعد از آن اگر فرزندشان خوب نشد، دیگر به عهده پدر و مادر نیست (دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الْزِمَهُ نَفْسَكَ سَبْعًا فَإِنْ أَفْلَحَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ؛ کافی ۴۶/۶) البته منظور این نیست که بعد از چهارده‌سالگی فرزند خود را رها کنند، بالاخره می‌توانند به او مشورت بدهند، نصیحت کنند ولی بدانند که این فرزند، برای خودش خدایی دارد و زیاد مسئولیتش متوجه پدر و مادر نیست. داستان بسیار شاخص آن هم پسر نوح (ع) است. این‌ها به عامل هدایت‌گر درونی انسان‌ها مربوط می‌شود.

چرا اکثر دانش‌آموزان ما دانشمند نمی‌شوند؟ / اگر هدایت درونی ما فعال شود، هدایت‌های بیرونی را به خوبی دریافت می‌کند و به اوج می‌رسد

- مدارس ما زیاد به عامل هدایت‌گر درونی بچه‌ها کاری ندارند و می‌خواهند به زور امتحان و نمره و تشویق و تنبیه فوری، یک چیزهایی را در ذهن بچه‌ها جا بدهند تا بچه‌ها یاد بگیرند و دکتر و مهندس و... شوند. این‌گونه است که اکثر دانش‌آموزان ما دانشمند نمی‌شوند. تصور نکنید که برای دانشمند شدن حتماً باید انسان از یک نبوغ فوق‌العاده برخوردار باشد. کماینکه بسیاری از دانشمندان، نبوغ یا استعداد ویژه‌ای نداشتند.
- ما باید کاری کنیم که قطب‌نمای درونی و آن عامل هدایت‌گر درونی ما فعال شود. خداوند برای اینکه این اتفاق بیفتد، سیستم هدایت بیرونی را در اکثر موارد بدون تشویق و تنبیه فوری، قرار داده است. خداوند برای اینکه قدرت فهم ما بالا برود، یک‌مقدار غیرشفاف با ما صحبت کرده است تا خودمان تدبیر کنیم و مطلب را دریافت کنیم.

سیستم‌های تربیتی ما باید شبیه سیستم هدایت الهی شود

- اگر هدایت درونی ما فعال شود، می‌تواند هدایت‌های بیرونی را به خوبی دریافت کند و به اوج برسد. ما در سیستم آموزش و پرورش و تعلیم و تربیتی خودمان باید از این سیستم هدایتی خداوند الهام بگیریم. البته ما همیشه در حال تعلیم و تربیت هستیم، مثلاً یک مدیر کارخانه یا اداره هم بر روی کارگران یا کارمندان خودش تأثیر تربیتی دارد. سیستم هدایتی خداوند این‌گونه است که می‌خواهد کاری کند تا قدرت هدایت درونی ما فعال شود. ما هم باید در تعلیم و تربیت، کاری کنیم که قدرت هدایت درونی افراد فعال شود. اگر این اتفاق بیفتد، بدون تشویق و تنبیه در اغلب موارد، اکثر دانش‌آموزان ما تبدیل به دانشمند خواهند شد. ذهن‌شان طوری خواهد شد که دائم دوست دارد مسائل پیچیده را حل کند، نه اینکه فقط مطالب آماده و ساده را دریافت کند. اگر عامل درونی هدایت انسان فعال شود، انسان دیگر نمی‌تواند عاطل و باطل باشد بلکه دوست دارد مدام چیزهای جدیدی بفهمد.
- سیستم‌های تربیتی ما باید شبیه سیستم هدایت الهی شود. البته منظور این نیست که همه تشویق‌ها و تنبیه‌ها را کلاً کنار بگذاریم. گاهی اوقات بنا بر مصالح اجتماعی باید تشویق و تنبیه‌های فوری نیز وجود داشته باشد. مثلاً اگر کسی در کوچه و خیابان با چاقو به

مردم حمله کرد و آدم کشتی کرده، باید خیلی زود مجازات شود. به چنین کسی نمی‌شود فرصت داد تا خودش سر عقل بیاید و آدم شود! چون او دارد فرصت‌های دیگران را می‌سوزاند، ما نباید جامعه را فدای این یک نفر کنیم.

- تشویق و تنبیه فوری هم به جای خودش وجود دارد اما نه در اکثر موارد. نباید سیستم ما تشویقی و تنبیهی باشد که آن هدایت باطنی بیدار نشود.

اگر هدایت باطنی انسان بیدار شود، انسان به اشتیاق ملاقات خدا می‌رسد/ چه می‌شود که عامل هدایت درونی انسان خراب می‌شود؟

- می‌دانید اگر هدایت باطنی انسان بیدار شود، انسان به کجا می‌رسد؟ به اشتیاق ملاقات خداوند می‌رسد. و چقدر زیباست که جوان‌ها را در همان آغاز دینداری با لقاءالله آشنا کنیم و شوق ملاقات خدا را در آنها بیدار کنیم. این تجربه بسیار زیبا را در دوران دفاع مقدس داشتیم.
- اما چرا در میان عوامل هدایت، عامل هدایت درونی انسان را در مرتبه چهارم بیان کردیم؟ چرا در مرتبه اول قرار ندادیم؟ یعنی چرا نگفتیم که انسان در مرحله اول، از خودش و از همین عامل هدایت‌گر درونی خودش شروع کند. اولاً درباره انسان‌های مختلف، این وضعیت متفاوت است و ثانیاً اینها با هم قابل جمع هستند. یعنی این‌طور نیست که ابتدا یک مدتی فقط دنبال خداشناسی باشیم (اولین عامل هدایت) و بعد هم یک مدتی دنبال شناخت قرآن و اولیاء خدا برویم و بعد هم یک مدتی برویم و خودشناسی کنیم.
- عوامل هدایت با همدیگر نیز می‌تواند عمل کنند. و ما زیاد بر سر تقدّم و تأخرش بحث نمی‌کنیم ولی مرتبه هدایت باطنی بعد از عوامل هدایت آسمانی (سه عامل اول هدایت) قرار دارد. کما اینکه خداوند می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و اینها همان فاسقانند؛ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر/ ۱۹) یکی از مصادیق مجازات‌های پنهان خداوند همین است.
- کسی که خدا را فراموش کند، خداوند کاری می‌کند که او خودش را فراموش کند. وقتی خودش را فراموش کند دیگر نمی‌فهمد واقعاً چه می‌خواهد و عشق او به چه چیزی است؟ دیگر نمی‌فهمد چه چیزی برایش خوب است و چه چیزی برایش بد است. یعنی دیگر به نفع خودش کار نمی‌کند بلکه به ضرر خودش کار می‌کند. برای اینکه دیگر عامل هدایت‌گر درونی‌اش خراب شده است.

انسان چگونه به فسق می‌رسد؟ در وجود فاسق هیچ عامل بازدارنده درونی وجود ندارد

- چرا انسان به فسق می‌رسد؟ فاسقین کسانی هستند که گناهان شنیع انجام می‌دهند و از آشکار شدن کارهای زشت خودشان هم هیچ ابایی ندارند. در وجود آنها هیچ چیزی نیست که آنها را به یک «بازدارندگی درونی» وادار کند.
- فرق فسق با معصیت این است که در فسق، انسان به طور علنی گناه می‌کند و وجدانش هم از این کار اذیت نمی‌شود. یکی از لوازم فاسق بودن «بی‌وجدان بودن» است. اما کسی که گناه می‌کند و وجدان درد می‌گیرد، بی‌وجدان نیست. ببینید این تکفیری‌های بی‌وجدان چقدر راحت جنایت می‌کنند؟ مثلاً یک دختر بچه سه-چهار ساله را به نرده می‌بندند، و جلوی چشم این بچه، سر پدر و مادرش را می‌برند و فیلم‌برداری می‌کنند. معلوم نیست اینها با فطرت خودشان چکار کرده‌اند که این قدر راحت دست به این

جنایت‌ها می‌زنند! یکی از اینها را دستگیر کرده بودند و گفته بود: «من هشتاد آدم مرده را سربریدم، تا بتوانم راحت سر آدم زنده را ببرم.»

- «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» یعنی خدا کاری می‌کند که اینها نفس و جان خودشان را هم فراموش می‌کنند و دیگر به نفع خودشان کار نمی‌کنند. حتی سخن دل خودشان را هم نمی‌فهمند چون دیگر آن قطب‌نما و آن عامل هدایت‌گر درونی‌شان نابود شده است. این مجازات خداوند است.

ابلیسیان هم سیستم‌هایی دارند که انسان‌ها را به فسق برسانند / کاری می‌کنند که قطب‌نمای درونی انسان‌ها از کار بیفتند

- در مقابل سیستم هدایت الهی، ابلیس و ابلیسیان و از جمله فرهنگ منحط غرب، نیز سیستم‌هایی دارند برای اینکه انسان‌ها را به فسق برسانند. یعنی کاری کنند که انسان‌ها، خودشان را فراموش کنند و خودشان را انکار کنند. یکی از ساده‌ترین روش‌های ابلیسیان این است که با تلقین و تکرار، کارهای زشت و شنیع را رواج می‌دهند و این کارها را خیلی عادی جلوه می‌دهند.
- مثلاً در یک برنامه تلویزیونی، کسانی را دعوت می‌کنند که حشرات کثیفی مثل سوسک را بخورند. هرچند آنها هم در ابتدا مسمم می‌شوند ولی آن قدر تلقین می‌کند که خوردن این چیزها هم مثل سایر خوراکی‌ها عادی است، که در نهایت برای آنها عادی می‌شود و شروع می‌کنند به خوردن سوسک. و بعد هم به آنها جایزه می‌دهند! با ترفندها و شیوه‌های مشابه دیگری نیز کارهای شنیعی مثل همجنس‌بازی را رواج می‌دهند. یعنی با هزاران ترفند مختلف، قبیح‌ترین امور غیرفطری را رواج می‌دهند. ببینید با این انسان بیچاره چکار می‌کنند تا قطب‌نمای درونی‌اش را از کار بیندازند!
- اگر قطب‌نمای درونی انسان فعال باشد، هیچ‌وقت به سراغ عرق‌خوری و بی‌حجابی و این کارها نمی‌رود چون فطرتش او را از این کارها باز نمی‌دارد حتی قبل از اینکه دین و مذهب او را باز دارد.

برای فعال شدن قطب‌نمای درونی خودمان چه کاری کنیم؟ ۱- محاسبه نفس ۲- توبه و مناجات

- برای اینکه عامل هدایت‌گر درونی انسان‌ها بیدار شود، باید نظام تعلیم و تربیت جامعه درست شود. اما تا وقتی که این نظام تعلیم و تربیت نخواهد درست شود، خود ما برای فعال شدن این قطب‌نمای درونی خودمان چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ چه کار کنیم که این قطب‌نمای درونی ما بیدار شود؟ به‌طور مشخص دو تا عمل هست که انسان باید انجام دهد. محال است که انسان بدون این دو عمل به جایی برسد:
- ۱- محاسبه نفس: انسان برای بیدار کردن آن قدرت هدایت‌گر درونی خود، باید محاسبه نفس کند و از خودش بپرسد: «تو چرا این کار را انجام دادی؟ چرا وقت خودت را تلف کردی؟ چرا حرف بیهوده زدی؟ چرا ناراحت و عصبانی شدی؟ ریشه این ناراحتی تو چه بود؟ چرا حسادت ورزیدی؟ چرا بخل ورزیدی؟» انسان باید نفس خودش را محاکمه کند، معاتبه کند (به خودش عتاب کند) معاقبه کند (عقوبت کردن) مراقبه کند. همه اینها بر محور محاسبه نفس است و بدون محاسبه نمی‌شود. امام کاظم (ع) فرمود: «از ما نیست کسی که هر روز محاسبه نفس نکند؛ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ» (کافی ۴۵۳/۲) امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «حَاسِبُوا أَنفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» (غررالحکم ۴۷۴۱) اگر یک مقدار محاسبه نفس کنی، آن وجدان خفته‌شده تو بیدار می‌شود و از زندان بیرون می‌آید و فرصت پیدا می‌کند چیزی بگوید و رشد کند و قطب‌نمای درونی تو فعال می‌شود.

- ۲- توبه و دعا و مناجات: انسان در خلوت خودش با خدا مناجات کند و در خانه خدا برود و توبه کند و بگوید: «خدایا! من غلط کردم، من اشتباه کردم...» دین ما به جای تنبیه، می‌گوید: «توبه کنید.» به جای اینکه کسی را توسط تنبیه بیرونی ادب کند، می‌گوید: «برو در خلوت خودت توبه کن!»

باید برنامه محاسبه نفس و برنامه توبه و مناجات داشته باشیم

- باید برنامه محاسبه نفس داشته باشیم و باید برنامه توبه و مناجات و سحرخیزی و دعا خواندن داشته باشیم. البته گاهی نیز می‌توان این دو برنامه را در یک جلسه اجرا کرد. نباید همه‌اش به نظام تعلیم و تربیتی اتکا کنیم، بلکه خودمان در مملکت وجود خودمان، با این دو کار، می‌توانیم آن عامل هدایت‌گر درونی را بیدار کنیم.
- وقتی این عامل هدایت‌گر درونی ما بیدار شود غوغا می‌شود چون هم یک عاملی از درون ما را به سوی خدا می‌کشاند و هم از بیرون، آن جاذبه مغناطیسی پروردگار عالم، ما را جذب می‌کند. لذا سرعت حرکت ما به سوی پروردگار، فوق‌العاده زیاد خواهد شد. ضمن اینکه جاذبه کتاب خدا و جاذبه ولی خدا نیز وجود دارد.

یکی دیگر از عوامل هدایت «عمل و تلاش خودمان» است/ کسی که تقوا ندارد در واقع عامل تولید هدایت را در خودش از بین برده است

- تا اینجای بحث، از عوامل ثابت هدایت‌گر صحبت کرده‌ایم. عوامل ثابت هدایت‌گر یعنی؛ خدا، کتاب خدا، اولیاء خدا، حوادث روزگار، نشانه‌هایی که در عالم خلقت وجود دارد و فطرت الهی انسان (همان عامل هدایت‌گر درونی). اینها عواملی هستند که ما برای آنها کاری نکرده‌ایم و برای به دست آوردنش زحمتی نکشیده‌ایم. اما در ادامه بحث به این خواهیم رسید که خودمان هم می‌توانیم یک عامل هدایت به این عوامل اضافه کنیم و آن عمل و تلاش خودمان است. در واقع یکی دیگر از عوامل هدایت «فعالیت خودمان» است، یعنی فعل ما، ما را هدایت خواهد کرد. کمالینکه خدا می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹) و می‌فرماید: «وَ يَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ اَنَابَ» (رعد/۲۷) یعنی ما در وجود خودمان عامل تولید هدایت داریم. ما خودمان می‌توانیم اسباب هدایت را فراهم کنیم. از اینجا است که فصل دوم هدایت شروع می‌شود. که به بحث مبارزه با هوای نفس و تقوا باز می‌گردد. هر کسی تقوا نداشته باشد در واقع عامل تولید هدایت را در خودش از بین برده است.
- در روز قیامت هر کسی با نور خودش (نور در واقع همان عامل هدایت است) حرکت می‌کند؛ همان نوری که عمل او را تولید کرده است (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ بِاَيْمَانِهِمْ... يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقَاتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَّرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا؛ حدید/۱۲ و ۱۳) اما در دنیا عوامل مختلفی وجود دارند که به انسان نور می‌رسانند تا بتواند راه بیفتد (نوری که با پیامبر (ص) نازل شده؛ وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي اُنزِلَ مَعَهُ؛ اعراف/۱۵۷) و (اللَّهُ وَّلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ؛ بقره/۲۵۷) بعد از اینکه انسان با کمک این انوار متعدد و عوامل هدایت به راه افتاد، من بعد با عمل خودش راه می‌رود و خودش را هدایت می‌کند (وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ؛ انعام/۱۲۲)

